

غلامعلی گندمکار از خاطرات ۴ دهه عمرش در محله کارگران می گوید

آشتی در صف نفت



ایستگاه
اول

سمیرا منشادی از سال ۱۳۵۶ برای آرماتوربندی ساختمان های شهرک بهشتی (آپارتمان های مرتفع بانک رفاه) به محله شهید رستمی آمد. بعد از مدتی در محله مجاورش یعنی محله کارگران ساکن شد. آن سال ها این محله به «گل خطمی» شهرت داشت. وقتی هم که با همسرش که از اهالی قدیمی همین محله بود، ازدواج کرد، دلیلی شد که در این محله ماندگار شود. غلامعلی گندمکار شصت و پنج ساله هم جواری با همسایه های مهربان وزندگی در محله ای آرام را از دیگر دلایل ماندن در این محله می داند.



در مکان ایستگاه قطار شهری فعلی، باغ صیفی جات قرار داشت که مردم به آن باغ تره می گفتند. باغ، چاه آبی به نام حاج عباس داشت و در آن، انواع سبزی و صیفی جات را می کاشتند. بعد از ظهرهای تابستان که هوا خنک می شد، به همراه همسر و فرزندانم به اینجا می آمدیم. گاهی کنار باغ زیرانداز پهن می کردیم و می نشستیم.

ایستگاه
دوم

در محله ما، یک حمام عمومی و خصوصی به نام «حاج طاهر» در خیابان بنی هاشم بود. یک سال عید، دیر هنگام و بعد از انجام کارها و خرید، برای حمام شب عید به آنجا رفتم. آن قدر حمام حاج طاهر شلوغ بود که مجبور شدم تا سحر منتظر بمانم تا نوبتم شود. حمام سال ۶۵ تخریب و جایش آپارتمان مسکونی ساخته شد.



ایستگاه
سوم

ایستگاه
چهارم

از همان ابتدای سکونت در این محله، عضو پایگاه بسیج مسجد قائم (عج) شدم که نیش خیابان بنی هاشم ۱۱ قرار دارد. در دوران دفاع مقدس همراه سایر بسیجیان هر شب در کوچه ها گشت می زدیم. در همین گشت ها بود که فردی مشکوک به خرابکاری را تعقیب کردیم. چند نفری او را گرفتیم و تحویل پاسگاه دادیم.



ایستگاه
پنجم

آن وقت ها مرحوم حسن آقادر محله ما بقالی داشت. خدا رحمتش کند، مرد خوش اخلاق و با انصافی بود. پیشش حساب دفتری داشتم. بعد از فوت حاج حسن، پسرش مغازه را اداره می کند. او هم مانند پدرش فردی با صفا و خوش انصاف است.



ایستگاه
ششم

نیش خیابان بنی هاشم ۱۳ شعبه توزیع نفت بود. به عنوان بسیجی و برقرار کننده نظم، مراقب صف ها بودم. یک بار سر اینکه چه کسی اول آمده است، درگیری پیش آمد. هر دو طرف را می شناختم؛ برای آشتی دادنشان با پیش گذاشتم تا کدورتی به دل نگیرند. آن ها همان جا آشتی کردند. در حال حاضر در محل شعبه، سوپرمارکت راه اندازی شده است.

اولین خانه ام روبه روی خیابان بنی هاشم ۵ قرار داشت. آن زمان آب لوله کشی برای مصرف نداشتیم. روبه روی خانه مان انبار آهن آقای هاشمی بود. او اجازه داده بود که گالن های بیست لیتری را از شیری که در انبارش بود، پر از آب کنیم. سال هاست که ملکش را فروخته است و دیگر از او خبری ندارم.

